

کتاب جدیدش؛ «نیم‌دانگ پیونگ یانگ»

# م‌فرزندش را کرونا نگذارد



انتقادی با آن مترجم فارسی و آن استاد مردم‌شناس خیلی به من کمک کرد و فهمیدم که این‌ها انسان‌های انتخاب‌گر نیستند.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، برایم باورم که رضا امیرخانی فکر می‌کند مخاطب حرفش را متوجه می‌شود و نیاز نیست مفصل حرف بزند.**

این را نمی‌فهمم!

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، مثلاً یک‌جا اشاره می‌کند به قضیه حساب و کتاب آمریکا و کره شمالی و زود رد می‌شوید و خیلی باز نمی‌کنید.**

به نظرم این‌که مخاطب را با هوش فرض کنیم و برایش کم توضیح بدهیم بهتر از این است که خلاف این فکر کنیم و زیاد توضیح بدهیم.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، به پختگی شما ربط دارد؟**

نه ارتباطی ندارد. دو تا حالت وجود دارد. یکی این‌که مخاطب را با گیرایی پایین‌تر فرض کنم و برایش بیشتر توضیح بدهم یا این‌که مخاطب را با هوش‌تر فرض کنم و کمتر توضیح بدهم. در حالت اول مخاطب با هوش خود را از دست می‌دهم و در حالت دوم دسته دوم را! معتقدم حفظ مخاطب با هوش مهم‌تر است.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، اگر کره شمالی به نظم جهانی تن می‌داد وضعیت اینطور نبود؛ این یک پیام مهم در کتاب برای بسیاری از مخاطبان است که اگر کسی می‌خواهد در این جهان بی‌دردسر زندگی کند باید به این نظم نوین تن دهد.**

تن دادن به این نظم یعنی طی کردن مسیر توسعه شبیه به چین که البته خیلی معلوم نیست به نفع مردم این کشور باشد. و البته یادتان باشد که آمریکا برای بقا به عنوان ابرقدرت نیاز به وجود کشورهایی

برد که در این زمینه فعال بودند. البته امثال گولن و اربکان تا برو برس به آقای پاموک که لائیک است همه تحت تاثیر امام هستند. هرکسی در این گوشه از خاک که ما قرار داریم، در دوره جدید از نظر حرکتی دنبال هویت است و برای رسیدن به آن تلاش می‌کند حتما تحت تاثیر امام خمینی است. الان دوباره همین‌ها را برمی‌دارند و تکه تکه می‌کنند و می‌نویسند حمایت امیرخانی از اردوغان هشت‌تگ ادلب!!

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، شما خواننده را در کتاب بمباران اطلاعاتی می‌کنید. یعنی گاهی فرصت دریافت و هضم اطلاعات را از او می‌گیرید.**

سعی کردم کم باشد. یک نکته‌ای وجود دارد که نظامی اول لیلی و مجنون می‌گوید من وسط یک بیابان هستم و چه چیزی از این بیابان را باید توصیف کنم، نه درختی نه سبزه‌ای نه چشمه‌ای؛ کره شمالی برای من این شکل بود. در حالی که افغانستان این طور نبود و شعر، تمدن، زبان و نفس وجود داشت ولی اینجا هیچ چیزی نبود و من مجبور شدم با همسفران طنزازی کنم تا فضا تغییر کند.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، کتاب «نفحات کابلستان» است موافقت‌تان با تلفیق سفرنامه و مقاله؛ یعنی ما در جانشینان کابلستان سفر می‌بینیم ولی اینجا خبری نیست.**

من آنجا فردیت داشتم ولی در کره شمالی خبری از فردیت من نبود و خودم هم شبیه آنها شده بودم. اوج فردیت من هشت دقیقه بود. در سفر دوم قسمت‌های جذابی شکل می‌گیرد در گفت‌وگو ولی می‌دانید که گفت‌وگو سفرنامه نیست. گفت‌وگوهای

می‌دهید. با دماسنج نمی‌شود بازی کرد. صدایی که آنجا شنیده می‌شود صدای جامعه است و اگر مردم زیاد فحش می‌دهند حتما مسؤولان زیاد به هم می‌پرند و جامعه عصبی است. قسمتی از فرهنگ استادیومی اغراق شده فرهنگ جامعه است. استادیوم جایی است که می‌توان دمای جامعه را آنجا سنجید. اگر بعد بازی شیشه می‌شکنند یعنی جامعه آمادگی شیشه شکستن دارد و بنزین هم گران می‌شود شیشه می‌شکنند!

فرهنگ را با دستور نمی‌شود اصلاح کرد.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، یعنی معتقدید فرهنگ کارکرد اصلاحی ندارد؟**

فرهنگ می‌تواند اصلاح کند ولی از بالا نمی‌شود درستش کرد. فرهنگ برای قدرت دماسنج جامعه است. مثل استادیوم...

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، برایم باورم که در این کتاب سعی کردید برای همه طیف‌ها کتب بنویسید و به عبارتی همه را راضی کنید، چقدر این حرف درست است؟**

هیچ وقت به این فکر نکردم که مخاطبان من چه شکلی‌اند یا چه لباسی می‌پوشند.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، اما نمی‌توانید انکار کنید که بخش عمده مخاطب شما ظاهر خاصی دارد و در یک گروه قرار می‌گیرد.**

دغدغه من زندگی متدینانه در دنیای مدرن است پس طبیعتاً چنین آدم‌هایی باید با آثار من ارتباط برقرار کنند.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، پس قبول دارید بدنه مخاطب شما چه کسانی هستند؟**

بله حتماً ویژگی‌هایی دارند. ولی اگر قرار باشد به مخاطب خودم انتقاد

کنم کما اینکه در «رهش» این کار را کردم، هیچ ترسی ندارم. فرض کن اصلاً همه مخاطبان را از دست بدهم، خب داده باشم این در ۴۶ سالگی دیگر مسأله من نیست که مخاطبم را از دست بدهم. من باید به آن چیزی که فکر می‌کنم درست است عمل کنم و کتابم را بنویسم.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، اگر امروز نوشتن «داستان سیستان» به شما پیشنهاد شود قبول می‌کنید؟**

می‌نویسم ولی کار سخت‌تر است. در واقع اگر بتوانم نگاه نودا داشته باشم و در آن سوالی از مخاطب را پاسخ بدهم، حتماً می‌نویسم.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، چند دانگ رضا امیرخانی است؟**

خیلی کم. این کتاب فرصتی برای مستندنگاری از جایی بود که تا حالا کسی نرفته بود آنجا را ببینید. چنین وظیفه تاریخی بر عهده من نویسنده بود. هر نویسنده‌ای جای من بود باید از فرصت این سفر و نوشتن از آن استفاده می‌کرد.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، اگر قرار باشد کتاب را به سه نفر پیشنهاد کنید آنها چه کسانی هستند؟**

در عمرم این کار را برای کتاب خودم نکرده‌ام. من یک مخاطب در ذهنم دارم که برای او می‌نویسم و هیچ‌وقت به این فکر نکرده‌ام طوری بنویسم که فلانی و بهمانی بفهمند. کتاب جای صحبت اختصاصی نیست و به تعبیر امروزی شما توش نمی‌شود کسی را منشن! کرد!



حدود ۲۵ سال پیش در یکی از نقاط کمتر برخوردار سرشماری می‌کردم. اسامی افراد را یادداشت می‌کردم که برخی از دختران نام‌هایی مانند «آبله» یا «سیل» بود که به سال‌هایی اشاره می‌کرد که این اتفاقات در آنها روی داده بود. امیدوارم سال ۹۹ کسی نام فرزندش را کرونا نگذارد

تحلیل‌های عددی خیلی برایم جذابیت نداشته کما اینکه در ابتدای سال ۲۰۰۰ هم گفتند که با تحولات ۱۹۰۰ به بعد شباهت‌هایی دارد. ولی چند روز پیش از من خواستند که برای مخاطبان افغانستان پیام نوروزی بفرستم. یادم افتاد که حدود ۲۵ سال پیش در یکی از نقاط کمتر برخوردار کشور خودمان سرشماری می‌کردم. اسامی افراد را یادداشت می‌کردم که برخی از دختران نام‌هایی مانند «آبله» یا «سیل» داشتند که به سال‌هایی اشاره می‌کرد که این اتفاقات در آنها روی داده بود. با همه این اوصاف امیدوارم سال ۹۹ کسی نام فرزندش را کرونا نگذارد.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، به نظر شما در قرن بعد اتفاقی می‌افتد که بشر از این وضعیت خارج شود؟ به قول آقای دکتر داوری اردکانی لیبرالیسم در پایان راه قرار دارد و آیا باز هم به قول آقای دکتر داوری بشر می‌تواند افق‌گشایی کند و اوضاع را عوض کند؟**

از نظر من محال است که افق‌گشایی درباره ایران و جهان روی دهد مگر به واسطه اتفاقاتی که خارج از توانایی بشر باشد. امروز در مرکز یک اتفاق قرار داریم و هیچ‌یک از ما نمی‌توانستیم پیش‌بینی کنیم یک امر طبیعی همه جهان را به یک شکل و اندازه درگیر کند. در حقیقت هیچ‌کدام دست پروردگار را در عالم این قدر قوی نمی‌دیدیم و کرونا قسمتی از دست پروردگار

در عالم است و همه دارند به این می‌رسند! به این معنا می‌توان منتظر افق‌های تازه بود ولی اگر قرار باشد افق تازه را از دل تاریخ و سیاست فعلی ببینیم اتفاقی را نباید انتظار کشید.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، بین فرهنگ و فوتبال در ایران چقدر شباهت می‌بینید چون در کتاب هم بارها درباره فوتبال حرف می‌زنید.**

جفت این دورا مدیریت دولتی می‌تواند نابود کند. در فوتبال این مدیریت بیشتر است و در فرهنگ کمتر است و می‌تواند در فرهنگ زنده ماند و زندگی کرد.

**نیم‌دانگ پیونگ یانگ، و فرهنگ چقدر به استادیوم شبیه است؟**

یکی از نابخرده‌ترین شعارهایی که می‌شنوم تصحیح فرهنگ استادیوم است. استادیوم دماسنج جامعه است، شما اگر خانه‌تان گرم است دماسنج را عوض نمی‌کنید بلکه درجه حرارت دیگ موتورخانه را تغییر